

## پیکر زخم

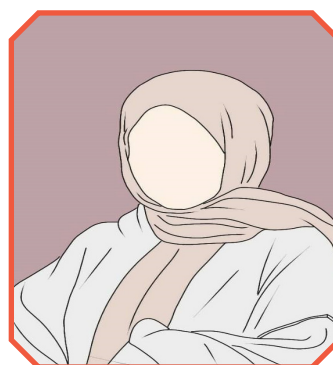
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۱۸ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۲۶

**DOR: [20.1001.1.27835480.1401.2.6.1.6](https://doi.org/10.27835480.1401.2.6.1.6)**

عمریست علاجِ غمِ مردمِ شدی، ای دل  
هرچند خودت هیبتِ زخمی و پریشان  
آینده گذر کرد و تو آواره و حیران،  
محبوس درون ماندی و از خویش گریزان

تا کی به امید خبری خوب بمانی  
تا دل به امید نفسی تازه بمیرد؟  
هر بار سراپای دلت را بتکانی،  
از گرد و غبارش نفسِ شهر بگیرد...

عمریست علاجِ غمِ مردمِ شدی، ای دل  
هرچند خودت هیبتِ زخمی و پریشان  
آینده گذر کرد و تو آواره و حیران،  
محبوس درون ماندی و از خویش گریزان



### مهشید بذلی \*

عمریست که سربارِ تنت هستی و یکدم  
از حسِ ترحم به خودت خواب نداری  
در وسعتِ شب، سهمِ ز مهتاب نداری  
از اشک خودت می چکی و تاب نداری

بر آینه، دیوار کشیدی که نبینی  
دلسوزی خود را به تن نازک و لخت  
دائم گله کردی که "چرا؟"، "کاش..."، "خدایا  
بیزار شدی از خودت و طالع و بخت